

وصیت نامه امام «قدس سره»

واسم مستأثر الهی

آیت الله محمّدی گیلانی



• معلومات مستأثره الهی، در اسماء مستأثره، منحصر نیست.
 • آیا با سیر و سلوک روحانی که حدود، بدانوسیله خرق می شود، ممکن است به اسماء مستأثره متعلّم شد؟
 • نقل کلام عارف کامل آقا محمد رضا قمشه ای «ره» از

رسالة مصباح الهدایه امام «قدس سره» در پاسخ این سؤال.
 • نقد امام بر آقا محمد رضا قمشه ای در بیان اسفار اربعه عرفاء و اهل سیر و سلوک.
 • گفتاری جامع از امام در قرب نوافلی و قرب فرائضی، منقول از شرح اربعین حضرتشان.

معلومات مستأثره خدایتعالی، منحصر در اسماء مستأثره نیست، بلکه علوم مختصّه به حضرتش بسیار است که به بعضی دیگر از آنها اشاره می کنم، ولی لازم می بینم نکته ای دیگر درباره اسم مستأثر حقتعالی را یادآوری کنم. سپس به برخی دیگر از علوم مستأثره الهی اشاره نمایم:
 در بعضی از مقاله های پیشین، معنای غیب را اجمالاً از حکیم شهید آیه الله مطهری «قدس سره» نقل نمودیم و گفتیم که معنای آن جز حجاب محدودیت حواس و ادراکات ما که تنها امور نسبی و محدود را درک می کنند، نمی باشد.

با توجه به این واقعیت، در صورتی که توفیق سیر و سلوک الی الله تعالی، رفیق کسی گردید و سفر «فی الخلق الی الحق» را به پایان رساند و امداد الهی دستگیر وی شد، و به نحوی حائز وصول و فناء گردید و حجب ظلمانی و حدود نورانی نسبت به وی، رفع شد، آیا چنین کسی، می تواند به اسماء مستأثره، اشراف پیدا کند یا نه؟ و به عبارتی: متعلّم به این اسماء شود یا نه؟

امام بزرگوار «رضوان الله علیه» در «مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية» در این باره اشاره ای دارند که به نقل ترجمه آن اکتفا می کنم:

«شیخ مشایخ ما عارف کامل آقا محمد رضا قمشه ای «رضوان الله علیه» در رساله ای که برای تحقیق اسفار اربعه ترتیب داده اند، کلامی دارند که ملخص آن، این است:
 سفر عبارت است از حرکت از وطن، در حالی که متوجه سوی مقصد است که با طین منازل آن را پایان می دهد، و آن یا صوری است که بی نیاز از بیان است و یا معنوی است که چهارگونه است:
 اول: سفر از خلق سوی حق است، که با رفع حجابهای ظلمانی و نورانی انجام می پذیرد، و هنگامی که این حجابها رفع شود سالک، جمال حق را مشاهده می کند و از خود فانی می گردد و همین است مقام فناء. سپس با پایان پذیری سفر اول، به سفر دوم شروع می کند، و آن، سفر از حق سوی حق است یا وجود حقانی چه رهرو مزبور با سفر اول حائز ولایت گردیده و وجودش، وجود حقانی شده است. و در این سفر دوم، از ذات حق سبحانه و تعالی سفر می کند و در کمالات آن حضرت سیر و سلوک می نماید و متعلّم به همه اسماء الهی میشود مگر اسماء مستأثره؛ این هنگام ولایتش نام شده، و ذات و صفات و افعالش، در ذات و صفات و افعال حق فانی می شود، و فناء از فنائیت، حاصل وی شده که «مقام اخفی»

می باشد، و دائره ولايتش تماميت یافته و سفر دوم به پايان می رسد».

سفر خلق به سوی حق

امام بزرگوار بعد از نقل ملخص کلام مرحوم آقای آقا محمد رضای قمشه ای چنین می فرماید:

«و در نزد من، سفر اول، عبارت است از سفر از خلق بسوی حق مقید، که با رفع حجابهایی که همان جنبه یلی الخلقی است انجام می پذیرد، و رؤیت جمال حق، به ظهور ذات متعالیه در مراتب اکوان که همان جنبه یلی الحقی است، بهره سالک می شود و سفر اول به پايان می رسد و سفر دوم آغاز می گردد...»

ظاهر کلام مرحوم شیخ المشایخ «رحمة الله علیه» این بوده که مقصد و غایت در سفر اول، حق مطلق است، ولی امام «اعلی الله مقامه» این مدعا را از مرحوم آقای قمشه ای نمی پذیرد و می فرماید که در سفر اول، مقصد و غایت، حق مقید است و آن ظهور ذات «مقیداً به» در مراتب اکوان است، لذا راجع به استشاء اسماء مستأثره از تعلم همه اسماء الهی که در کلام عارف مذکور آمده، به سکوت برگذار فرموده و ظاهراً مورد قبول خاطر عاظم آن بزرگوار است.

حضرت امام در کتاب شریف شرح اربعین در ذیل شرح حدیث سی و چهارم فصلی بعنوان: «در بیان قرب فرائض و نوافل و نتیجه آن به حسب طریقه اهل ذوق و سلوک» متعقد فرموده اند که ارتباطی کامل بمانحن فیه دارد و بنابراین نقل می کنیم، می فرماید:

«بدان که از برای سالک الی الله و مهاجر از بیت مظلم نفس بسوی کعبه حقیقی یک سفر روحانی و سلوک عرفانی است که مبدأ آن صفاقت، بست نفس و انانیت است و منازل آن، مراتب تعینات آفاقی و انفسی و ملکی و ملکوتی است که از آنها به حجب نورانی و ظلمانیه تعبیر شده: «ان الله سبعین الف حجاب فی نور وظلمه» یعنی انوار وجود و ظلمات تعین، یا انوار ملکوت، و ظلمات ملک یا ادناس ظلمانیه تعلقات نفسانیه و انوار طاهره تعلقات قلبیه و از این هفتاد هزار حجب نوری و ظلمانیه گاهی به طریق جمع، تعبیر به هفت حجاب شده چنانکه در خصوص تکبیرات افتتاحیه از ائمه اطهار وارد است که در خرق هر حجابی تکبیری فرمود،^۱ در موضوع سجده به تربت حسینه روحی له الفداء است که سجده بر آن خرق حجب سعه کند و عارف مشهور می گوید:

هفت شهر عشق را عقطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
و در انسان صغیر به لطائف سبع تعبیر شده و گاهی به سه حجاب کلی عدد آن را رساندند در آفاق به عوالم ثلاثه و در انفس به مراتب ثلاث، تعبیر کرده اند، و گاهی به طریق توسط به هزار منزل معروف پیش سائرین^۲ به اعتباری به صد منزل و به اعتباری به ده منزل، تقسیم نموده اند، و شیخ

عارف کامل شاه آبادی دام ظلّه برای هر منزلی از منازل سائرین دو بیت، مقرر می داشت با اسلوب بدیعی که مجموع هزار بیت می شد به آن ترتیب. و حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام در آن سیر روحانی که حق تعالی از آن حکایت می فرماید، منازل را به سه مقام تعبیر فرموده و از یکی به کوکب و دیگری به قمر و سومی به شمس تعبیر فرموده.

و بالجمله مبدأ سفر روحانی، بست مظلم نفس است، و منازل آن، مراحل و مراتب آفاقی و انفس است، و غایت آن، ذات مقدس حق است به جمیع اسماء و صفات در ابتدای امر برای انسان کامل، و مضمحلاً فیه الاسماء و الصفات در آخر امر، و اسمی و صفتی و تعینتی از اسماء و صفات و تعینات است برای غیر آن «یعنی غیر انسان کامل».

و پس از آنکه انسان سالک قدم بفرق انیت و انانیت خود گذاشت و از این بست خارج شد و در طلب مقصد اصلی و خداجونی، منازل و مراحل تعینات را سیر کرد و قدم بفرق هر یک گذاشت و حجب ظلمانیه و نورانیه را خرق نمود و دل از همه موجودات و کائنات برکند و بنها را از کعبه دل به بد ولایت مآبی فروریخت و کواکب و اقمار و شمس، از افق قلبش افول کردند، و وجهه دلش یک رو و یک جهت بی کدورت تعلق به غیره، الهی شد و حال قلبش «وجهت وجهی للذی فطر السماوات والارض» شد و فانی در اسماء و ذات و افعال گردید؛ پس در این حال، از خود بی خود شود و محو کلی برایش حاصل شود و صعق مطلق، رخ دهد پس حق در وجود او کارگر شود و به سمع حق بشنود و به بصر حق ببیند و به ید قدرت حق بطش کند و به لسان حق نطق کند و به حق ببیند و جز حق نبیند، و به حق نطق کند و جز حق نطق نکند، از غیر حق کور و کر و لال شود، و چشمش و گوشش جز به حق باز نشود، و این مقام حاصل نشود مگر با جذبۀ الهیه و جذبۀ نار عشق که تعین جذوة عشقیه لازماً متقرب به حق شود، و به آن جذبۀ ربوبیه که عقیب حبّ ذاتی است از او دستگیری شود که در این وادی غیرت تلغززد و به شطح و جز آن که از بقایای انانیت است گرفتار نیاید. و در این حدیث اشاره به این دو شده است بقول: «وانه بتقرب عبدي بالنافله حتی احبه». تقرب عبد از جذوة عشق است و جذبۀ الهیه حق از حب است:

تا که از جانب معشوقه نباشد کشش گوش عاشق بیچاره به جانی نرسد
پس منتهای قرب نوافل، فنای کلی و اضمحلال مطلق و تلاشی تام است و نتیجه آن «كنت سمعه الذی یسمع به...» است و پس از این، فنای تام و محو کلی و محق مطلق و صعق تمام.

صحو بعد المحو

گاه شود که عنایت ازلیه شامل حالش شود و او را به خود آورد و ارجاع به مملکت خودش فرماید و حالت صحو از برای او دست دهد و حالت انس

خدا است و زمام او بدست خداوند است و تنها او است که بهر کسی که بخواهد این موقعیت و مقام را عنایت میکند و به افراد مخصوصی نیز عنایت کرده است.

بنابراین آیات مربوط به شفاعت عیناً مانند آیات مربوط به «علم غیب» است که دسته‌ای از آنها علم غیب را مخصوص خداوند معرفی میکنند و از غیر خدا نفی میکنند و این قبیل تعبیر را بکار میبرند.

«فَلَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»^{۱۶}

بگوید همه آسمانها و زمین هیچکس غیر از خدا غیب نمیداند، یا «وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو»^{۱۷}

خزائن غیب در نزد خدا است و جز او کسی

نمیداند. و دست دیگری برای غیر خدا منتهی با تعلیم و اعلام خدا ثابت می‌نمایند مانند: «ما كان الله ليطالعكم على الغيب ولكن الله يجنسي من رسله من يشاء»^{۱۸}

خداوند شما را از غیب آگاه نمیکند و برای این موضوع هریک از پیغمبران خود را که بخواهد بر میگزیند.

و یا «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً الا من ارضى من رسول»^{۱۹}

یعنی خداوند دانای غیب است و کسی را بر علم غیب واقف نمیسازد مگر آنکس را از پیغمبران خود که برای این موضوع برگزیده است.

نتیجه اینکه دانستن غیب ذاتاً مخصوص خداوند است و غیر از او هیچکس بر آن واقف

نیست ولی هرکس را که مشیت او تعلق گرفته باشد علم غیب را در اختیار او قرار میدهد. و بنابراین علم غیب ذاتی و ازلی از آن خدا است و علم غیب غیر آن ذات مقدس غرضی و از جانب او وحادث است.

ادامه دارد

- | | | |
|---------------------------------------|-------------------------------|-------------------------|
| ۱ - بحار الأنوار - ج ۸ طبع جدید ص ۳۷. | ۲ - سورة السراء - آیه ۷۶. | ۱۰ - سورة یونس - آیه ۳. |
| ۳ - سورة هود - آیه ۹۸. | ۱۱ - سورة بقره - آیه ۲۵۵. | |
| ۴ - بحار الأنوار - ج ۸ ص ۴۲. | ۱۲ - سورة انبیاء - آیه ۲۸. | |
| ۵ - سورة بقره - آیه ۲۵۴. | ۱۳ - سورة طه - آیه ۱۰۹. | |
| ۶ - سورة سجده - آیه ۱. | ۱۴ - سورة نعل - آیه ۶۵. | |
| ۷ - سورة انعام - آیه ۵۱. | ۱۵ - سورة انعام - آیه ۵۹. | |
| ۸ - سورة انعام - آیه ۷۰. | ۱۶ - سورة آل عمران - آیه ۱۷۹. | |
| ۹ - سورة زمر - آیه ۴۴. | ۱۷ - سورة جن - آیه ۲۷. | |

پس قرب فرائض صحو بعد المحو است، و نتیجه آن، آنها است که شنیدنی و باید دانست که این صحو و رجوع به کثرت را قرب گوئیم، زیرا که این صحو بعد المحو، غیر از این حالت غفلتی است که از برای ما است و این وقوع در کثرت پس از فتنای محض، غیر از این است که ما در آن واقع هستیم زیرا که کثرت برای ما حجاب است از وجه حق و برای آنها مرآت مشاهده است: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله معه وفيه وقيله و بعده» پایان

فصل مزبور

(۱) فی الایمان من عندهم الحکم عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال: قلت له: لاین علة صار الیکبوس فی الافتتاح سبع تکبیرات افضل (الی ان قال): قال: یا هشام ان الله خلق السموات طمأً والارضین سعاً والحجب سعاً طمأً أشری بالنی صلی الله علیه وآله فکان من ربه کتاب فوسین او ادس رفع له حجاب من حجه فکثیر رسول الله صلی الله علیه وآله وجعل بقول الکلمات الی فقال فی الافتتاح فلما رفع له الثانی کثیر فلم یزل كذلك حتی بلغ سبع حجب فکثیر سبع تکبیرات فقد لک العلة یکتیر للافتتاح فی الصلوة سبع تکبیرات (ج ۴ فی الطبع الجدید ص ۳ - ۷۲۲ الخیر ۷).

(۲) فی اصول الکافی عن ابی جعفر الباقر علیه السلام قال: «لما اسرى بالنبی صلی الله علیه وآله، قال: یارب ما حال المؤمن عندک؟ قال: یا محمّد من اهان لی ولیاً فقد یارتزی بالمحاربة وانا اسرع شیء الی تصرة اولیائی، وما ترددت عن شیء انا فاعله کتردهی عن وفاة المؤمن یکره الموت واکره مسامته، وان من عبادی المؤمنین من لا یصلحه الا الغش ولو صرفه الی غیر ذلك لهلك وان من عبادی المؤمنین من لا یصلحه الا الفقر ولو صرفه الی غیر ذلك لهلك وما یقترب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه وانه لیتقرب الی بالافق حتی احبه فاذا احبته کنت اداً سمعه الذي یسمع به وصره الذي یرى به ولسانه الذي ینطق به ویده التي یمسک بها ان دعائی أحبته وان سألنی اعطیته» (ج ۲ فی الطبع الجدید ص ۳۵۲).

غیبه از وصیت نامه امام ...

و طمأنینه پیدا کند و کشف سبحات جمال و جلال بر او گردد و در این حالت صحو در مرآت ذات و صفات و در آنها اعیان ثابتات و لوازم آنها را کشف نماید، و حال اهل سلوک در این مقام نیز مثل مقام اول است در اینکه عین نباشد تابع هر اسمی است در همان اسم فانی شود و بهمان اسم باقی ماند و حال صحو نیز کشف همان اسم بر او گردد، و عین ثابت تابع همان اسم بر او کشف گردد پس انسان کامل در تحت اسم جامع اعظم کشف مطلق اعیان ثابته و لوازم آن ازلاً و ابداً بر او گردد و کشف حالات و استعداد موجودات و کیفیت سلوک و نقشه وصول آنها بر او گردد، و خلعت خاشعیت و نبوت خشمی که نتیجه کشف مطلق است بر قامت زینبای مستقیمش راست آید و دیگر پیغمبران هریک بمناسبت اسمی که از آن مظهریت دارند و بمقدار حیطه و سعه دایره آن، کشف اعیان تابعه آن اسم کنند و باب کمال و نقص و اشرفیت و غیر آن و سعه و ضیق دایره دعوت از آنجا شروع شود و به تبعیت اسماء الهیه رجوع کند، چنانکه تفصیل آن را در رساله «مصباح الهدایة» ذکر کردیم.

بالجملة پس از اینحالت که صحو بعد المحو مست داد، وجود او وجود حقانی گردد و حق تعالی در مرآت جمال او موجودات دیگر را مشاهده فرماید، بلکه هم افق با مشیت گردد و اگر انسان کامل باشد، با مشیت مطلقه هم افق گردد و روحانیت او عین مقام ظهور فعلی حق گردد، و در این حال حق تعالی به او می بیند و می شنود و بطش می کند، و خود او اراده نافذ حق و مشیت کامله و علم فعلی است «فالحق یسمع به و یرى به ... علی عین الله وسمع الله وجنب الله» الی غیر ذلك.